



احمد رضا احمدیان از اتفاقات غیرمنتظره اولین سفر زیارتی اش به کربلا می گوید

سفری از صخره ها تا حرم



صندوق
خاطرات

فقط مسیر را نشان داد. احمدیان می گوید: به جز ما، افراد دیگری هم بودند که از روی کوه به سمت عراق می رفتند. در مسیر، صدای نغمه های عاشورایی آن ها به گوشمان می رسید؛ مانند، بر مشام می رسد هر لحظه بوی کربلا یا حسین ^(ع) آرام جانم، همین صداها دل ما را قرص تر و اشتیاقمان را برای رفتن بیشتر می کرد.

دلهره و اعتماد

آن ها ساعت ۱۱ شب در دل تاریکی حرکت کرده بودند و با چراغ قوه های کوچکشان راه را پیدای می کردند. حدود ساعت ۴ صبح بود که صحنه ای دلهره آور پیش رویشان ظاهر شد: «چند موتور سوار با صورت هایی پوشیده در تاریکی انتظارمان را می کشیدند. آن ها با زبان عربی و ایما و اشاره گفتند هر کس بخواد می تواند سوار شود و تا پایین کوه و اولین شهر برود.»

خانواده احمدیان که پدر بزرگ و مادر بزرگ خسته ای همراهشان داشتند، این پیشنهاد را پذیرفتند: «نمی دانم چطور جرئت کردیم و به آن ها اعتماد کردیم. وقتی ترک موتور نشستیم و مادرم پشت سرم بود، هر بار که موتور در شیب صخره ها بالا و پایین می رفت، فقط به یک چیز فکر می کردم: اشکالی ندارد، او که ما را طلبیده است، خودش هوایمان را دارد.»

وقتی به شهر رسیدند، سوار یک ون شدند. احمدیان می گوید: دل توی دلمان نبود. بعد از آن همه سختی، کوه پیمایی، ترس و دلهره، حالا تنها چیزی که در ذهنمان می گذشت لحظه رسیدن به حرم بود. چند ساعت بعد، جلو گنبد طلایی حرم بودیم.

مانند تابقیه کاروان راهی شود. احمدیان یادش است که چطور بزرگ ترها با هم مشورت می کردند که چه کنند؛ بمانند یا برگردند؛ تصمیم بر این شد آن شب در یک خانه اجاره ای نزدیک مرز بمانیم. از قضا صاحبخانه راه بلد بود و می گفت می تواند زائران را از مسیر کوهستانی عبور دهد و به آن سوی مرز برساند.

اول خانواده احمدیان با این پیشنهاد مخالفت کردند؛ زیرا هم کودک خردسال همراهشان بود و هم پدر بزرگ سالخورده ای که توان کوه پیمایی نداشت؛ «عشق به امام حسین ^(ع) باعث شد همه سختی ها را بپذیریم. گفتیم اگر راه همین است، می رویم.»

از میان صخره ها و به سختی، با کمک یکدیگر تا میانه راه را بالا رفتند. همان جابود که راه بلد به آن ها گفت دیگر همراهی نمی کند



جمعه موسوی زاده وقتی اتوبوس، لب مرز مهران آن ها را جا گذاشت و رفت، چشمش تا لحظه ای که اتوبوس از نظر دور شد، همچنان به آن دوخته شده بود. باورش نمی شد بعد طی این همه راه و امیدی که برای دیدن حرم آقا اباعبدالله ^(ع) داشت، از سفر باز مانده باشد. حس غریبی داشت اما انگار یک نفر در فکرش به او می گفت «نگران نباش درست می شود.» احمد رضا احمدیان، ساکن محله امام رضا ^(ع)، خاطره جالبی از اولین سفر زیارتی خود به کربلا دارد.

جاماندن از کاروان

سال ۱۳۸۲ درست همان روز هایی که مرز های عراق بعد از سقوط صدام کم کم به روی زائران باز شده بود، خانواده احمدیان تصمیم گرفتند به زیارت کربلا بروند. احمد رضا احمدیان آن زمان نوجوانی پانزده ساله بود و به همراه پدر و مادر، پدر بزرگ و مادر بزرگ و خانواده دایی اش، جمعی یازده نفره را تشکیل دادند که کوچک ترینشان کودکی هشت ساله و بزرگ ترینشان مردی شصت و پنج ساله بود. احمدیان تعریف می کند: پدر بزرگم شنیده بود اتوبوسی به شکل کاروان شخصی، زائران را تا کربلا می برد. همین شد که خانواده ما هم وسایل مختصری برداشت و همراه این کاروان راهی شدیم.

قرار بود همه چیز طبق روال پیش برود. اما درست در مرز مهران ماجرا گره خورد. گذرنامه دایی اش از مشهد نرسیده بود. راننده کاروان یک ساعتی به بهانه استراحت برایشان صبر کرد. اما وقتی خبری نشد، خانواده یازده نفره آن هادر مرز

۳ سال است که کاسب محله عنصری و پسرش با کلمن آب از زائران پذیرایی می کنند

تشنه نمایی زائر



عیدگاه

مجبور بودیم تا ۲۴ ساعت با یک قمقمه آب سر کنیم، آن هم در شرایطی که پیاده روی در بیابان با تابش بی امان خورشید بی طاقتمان کرده بود. خیلی از بچه ها از حال رفتند و ما هم نمی توانستیم برایشان کاری کنیم. عباس آقا ادامه می دهد: آن اوایل، پسر کم این مغازه را برایش راه انداختیم، زیاد موافق این کار نبود اما کم کم راضی شد و الان او برای تهیه آب و لیوان بیشتر حواسش جمع است.

آن ها معمولاً روزی شش هفت قالب یخ که به اندازه کلمن است، برای پر کردن آن لازم دارند؛ «من به شخصه حاضرم اگر شهرداری کمک کند، جلو همین مغازه، ایستگاه مجهزتری برای آب سردکن داشته باشیم. البته خودم به همسایه ها پیشنهاد کرده ام و آن بندگان خداهم گاهی در تهیه لیوان و یخ مشارکت دارند.» عباس آقا همان طور که لیوان خالی آبش را در کیسه زباله کنار کلمن می اندازد، می گوید: سعی می کنیم حتماً بهداشت اینجا رعایت شود؛ برای همین لیوان یک بار مصرف به قدر نیاز همیشه در مغازه داریم.

نوع دوستی در مناسبت های مذهبی

به سراغ محمد علی، پسر عباس آقا، می روم که در مغازه پوشاک فروشی اش مشغول کاسبی است. او با خوش رویی احوالپرسی می کند و در جواب اینکه چه شد راضی شدی، می گوید: حس خوبی دارم و خوشحالم می کند. به خصوص اینکه ما نزدیک

زهرا اسحاقی داخل کوچه عنصری غربی ۱، ۳، کلمن کوچکی روی چهار پایه ای که تصویری از کربلا با خود دارد، توجه ها را جلب می کند. زمانی نمی گذرد تا عابرا ن پیاده که گرمای مرداد، حسابی تشنه شان کرده است، با دیدن آن توقف کرده و با سلام بر حسین ^(ع) لبی تر می کنند. بعضی هایشان دستی برای صاحب مغازه تکان می دهند و بعضی خدا پدر بیا مرزی می گویند و می روند.

کلمنی که در مغازه جاماند

مردی میان سال روی صندلی کنار مغازه در محله عنصری نشسته است و با افرادی که داخل مغازه می شوند، خوش و بش می کند. او عباس رمضانی است و ۵۴ سال دارد. لیوان آب را به طرفمان می گیرد و بسم... می گوید. آن را می نوشم و بر حسین ^(ع) سلام می دهم؛ همان جمله ای که روی کلمن کوچک جلو مغازه نوشته شده است. آب را که می نوشم، در جواب سؤال که می پرسم چه شد بساط کلمن آب راه انداخته است، می گوید: حدود هشت سال پیش، زائری آمد و کلمنش را در مغازه مان جا گذاشت و دیگر نیامد. سه سال پیش، در محرم کلمن را به نیت رضای خدا و اهل بیت ^(ع) جلو در گذاشتیم تا ثوابش هم به آن زائر بنده خدا برسد و هم تشنگی عابرا ن اینجا رفع کند.

عباس آقا که خودش سال ها پیش، طعم سخت تشنگی را زمان جنگ در کویر لوت چشیده است، می گوید: سال ۶۸ بود. یک روز

حرم آقا هستیم و اثر معنوی این کار را بارها در زندگی مان احساس کرده ایم. بالاتر سالن ورزشی کوثر قرار دارد و معمولاً بچه های سالن گروهی می آیند و گاهی اینجا از دحام می شود اما این صحنه را دوست دارم و خدا را شکر مشکلی هم تا حالا پیش نیامده است. حتی گاهی که آب تمام می شود، داخل می آیند و از آبی که برای خود مان داخل مغازه گذاشته ایم، می نوشند.

او ادامه می دهد: خیلی وقت ها مردم برای آب نوشیدن اجازه می گیرند که به آن ها می گویم این همه اش مال امام حسین ^(ع) است. پدرم به همسایه ها هم توصیه کرده است آن ها نیز همین کار را انجام دهند؛ چون به نظرم تا خیابان امام رضا ۱۶ که مسیر رفت و آمد زائران به حرم است، آب سردکن دیگری نیست.

به گفته او در ماه های گرم سال این کلمن اینجا ست؛ علاوه بر این آن ها هر سال روز شهادت امام رضا ^(ع) خیمه ای در کوچه برپا می کنند و در سه روز پایانی ماه صفر که پیاده روی زائران زیاد است، پذیرایی مفصل تری انجام می شود. یک روز شربت و یک روز شام و یک روز صبحانه دارند که همسایه ها هم با آن ها مشارکت می کنند.